

# شیوہ شیوائی

۲۴ نقد بر ۱۷ شاعر معاصر

بہاء الدین خرمشاہی



مؤسسہ انتشارات نگاہ



|                     |  |
|---------------------|--|
| سرشناسه             | خرم‌شاهی، بهاء‌الدین، ۱۳۲۴ -<br>Khurramshahi, Baha al-Din  |
| عنوان و نام پدیدآور | شیوه شیوایی: ۲۴ نقد بر ۱۷ شاعر معاصر/ بهاء‌الدین<br>خرم‌شاهی؛ ویراستار عارف خرم‌شاهی.  |
| مشخصات نشر          | تهران: انتشارات نگاه، ۱۴۰۰.  |
| مشخصات ظاهری        | ۳۱۲ ص  |
| شابک                | ۹۷۸-۶۲۲-۲۶۷-۲۳۴-۸  |
| وضعیت فهرست نویسی   | فیبا   |
| موضوع               | شعر فارسی -- قرن ۱۴ -- تاریخ و نقد<br>Persian poetry -- 20th century -- History and criticism<br>شعر فارسی -- قرن ۱۴ -- مجموعه‌ها<br>Persian poetry -- 20th century -- Collections |
| رده بندی کنگره      | PIR ۳۵۴۴   |
| رده بندی دیویی      | ۸۱۶/۶۲۰۹   |
| شماره کتابشناسی ملی | ۸۷۸۱۰۳۶  |

# شیوہ شیوایی

۲۴ نقد پر ۱۷ شاعر معاصر

بہاء الدین خرمشاہی



مؤسسہ انتشارات نگاہ

تاسیس: ۱۳۵۲

# شیوه شیوایی

۲۴ نقد بر ۱۷ شاعر معاصر

## بهاءالدین خرمشاهی

ویراستار: عارف خرمشاهی

نمونه خوان: جواد رسولی

صفحه آرا: اکرم زنبویی

چاپ اول: آبان ۱۴۰۱ - شمارگان: ۳۰۰ نسخه

چاپ: گیلان

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۶۷-۲۳۴-۸

قیمت: ۱۲۵۰۰۰ تومان



مؤسسه انتشارات نگاه

حق چاپ محفوظ است.

دفتر مرکزی: خیابان انقلاب، خیابان شهدای ژاندارمری،

بین خیابان فخر رازی و خیابان دانشگاه، پلاک ۶۳، طبقه ۵

تلفن: ۱۲ - ۶۶۹۷۵۷۱۱، تلفکس: ۶۶۹۷۵۷۰۷

فروشگاه: خیابان کریمخان، بین ایرانشهر و ماهشهر، پلاک ۱۴۰

تماس: ۸۸۴۹۰۱۳۸-۸۸۴۹۰۱۹۵

[negahpub1@gmail.com](mailto:negahpub1@gmail.com)

● [www.negahpub.com](http://www.negahpub.com) ● [negahpub](http://negahpub) ● [newsnegahpub](http://newsnegahpub)

## فهرست

- پیشگفتار..... ۷
- شعرچندان که بیشتر خوانی (بحثی در فایده و ضرورت دانش نظری شعر)..... ۱۱
- تأملی در شعر «نماز» (درباره شعر مهدی اخوان ثالث ۱)..... ۱۹
- گفت وگو (درباره شعر و هنر مهدی اخوان ثالث ۲)..... ۲۴
- ابراهیم در آتش (درباره شعر احمد شاملو ۱)..... ۶۶
- «هوای تازه» در فضای کهنه (درباره شعر احمد شاملو ۲)..... ۷۵
- از کوچه کتاب تا کتاب کوچه (درباره شعر احمد شاملو ۳)..... ۸۵
- کجا چگونه دگر مثل شاملو داریم؟ (درباره شعر احمد شاملو ۴)..... ۹۵
- با من طلوع کن (درباره شعر م. آزاد)..... ۱۰۳
- در خاطره شظ (درباره شعر سهراب سپهری)..... ۱۰۵
- شاعری ماندگار بر صفحه این و هر روزگار (درباره شعر سیمین بهبهانی)..... ۱۱۰
- بزرگوار بودن، لازمه بزرگ بودن (درباره شعر مفتون امینی)..... ۱۲۹
- جلال شعر در شعر جلالی (درباره شعر بیژن جلالی ۱)..... ۱۳۲
- به یاد بیژن جلالی (درباره شعر بیژن جلالی ۲)..... ۱۳۷
- «از خاموشی» تا روشنای اهورایی (درباره شعر فریدون مشیری)..... ۱۵۳
- از پنجره به شهر هرم ها (درباره شعر عبدالله کوثری)..... ۱۶۸
- نخبه شعر و شعر نخبه گرمارودی (درباره شعر علی موسوی گرمارودی)..... ۱۷۴

- ۱۹۷ ..... کوتاه سرایی یا کوتاه سروده (درباره شعر حسین علیزاده)
- ۲۱۶ ..... ساده تر از زندگی و زنده تر از سادگی (درباره شعر نسرین بهجتی)
- ۲۲۵ ..... احیای رباعیات نوخیامی (درباره شعر شکوه سپه زاد)
- ۲۳۶ ..... آتش باید خاکستر را پس بزند (درباره شعر پونه ندایی)
- ۲۴۶ ..... شعر هیوایی (درباره شعر هیوا مسیح)
- ۲۷۲ ..... انگشت های لاغر باران (درباره شعر مهدی مظفری ساوجی ۱)
- ۲۹۹ ..... درنگی بر رنگ ها (درباره شعر مهدی مظفری ساوجی ۲)
- ۳۰۷ ..... شب به شیشه می زند (درباره شعر مهدی مظفری ساوجی ۳)

## پیشگفتار

درست نمی‌دانم در این سی‌ساله‌ای که این ۲۴ مقاله نقد شعر را نوشته‌ام، شعر امروز فارسی، اعم از نو و فرانو و حتی کلاسیک نوین، به چه راهی می‌رود یا اصلاً راه می‌رود یا درجا می‌زند.

شعردانی محدود من خودآموخته و بیشتر غریزی است؛ اگرچه ادبیات چی هم هستم و سری یا سرکی به کتاب‌های نقد شعر می‌کشم یا نقدهای خوب و متوسط و بدی را که در این مدت نوشته‌اند، گاه‌گاه خوانده‌ام. در هر حال بیش از چهاردهه است که بیشتر با شعر و ادب فارسی و کمتر شعر و ادب عربی و انگلیسی آنس دارم.

از خوشبینی ذاتی‌ام نیست که احساس می‌کنم با اندکی آریتمی (کز آهنگی) نبض شعر در مجموع خوب می‌زند. بزرگان شعر، چه کلاسیک پرداز نو، مثل مرحوم استاد سیمین بهبهانی و هوشنگ ابتهاج (ا.ه. سایه)، چه نوسرای نیمایی از جمله جناب استاد منوچهر آتشی وضع هنرشان خشنود کننده است؛ اما طیف وسیعی از شاعران جوان، نسل سوم بعد از نیما، که سپید سرا هستند، نیز گاه می‌درخشند. اگر فقط دو مثال بزنم یکی جناب هیوا مسیح است و یکی هم خانم نسرین بهجتی؛ و خوشبختانه



درباره هردو آنان در این دفتر نقدی و نظری آمده است. بعضی معتقدند بنده با «هیوایی» خواندن شعر هیوا مسیح و نوشتن بلندترین نقد، در میان این نقدها و بلندتر از میانگین نقدهایی که نوشته می‌شود، در حق او مبالغه کرده‌ام. یک احتمال هم این است که اینان که اندک شمارند، در مبالغه‌ای که به من نسبت می‌دهند، خود، به دام مبالغه گرفتار شده باشند.

دیگر اینکه از وزن مخصوص و ارج و بی‌ارجی و خلاصه از میزان اعتبار آنچه هم نوشته‌ام، احساسی دقیق ندارم. بی‌شک مثل هر مجموعه‌ای، که در فاصله سی ساله نوشته شود، حتی کمتر از هر سال یک مقاله، غث و سمین وجود دارد و بعید است که ثمین هم داشته باشد.

در گذشته خیلی معنی‌گرا بودم و غافل از معنا بخشی فرم به محتوا، اما «شکرا یزد که نه در پرده پندار بماند» م.

شاعرانی که بر آنها نقد نوشته‌ام همه نامدارند؛ بعضی بیشتر و بعضی کمتر. گاه بردفتری نقد نوشته‌ام (مثل ابراهیم در آتش)، گاه بر کارنامه شعری شاعری (مانند هیوا مسیح) و گاه (در مورد اخوان و سپهری) بر یک دو مصرع از یکی از شعرهایشان شرحی نوشته‌ام.

به مدلول «نقدها را بود آیا که عیاری گیرند» عیار خود این «قلب زران‌دود» و متاع عرضه شده، باید سنجیده شود و این در عهده اهل نقد است. اگر هم سکوت کردند، من هم به تاسی از آنها سکوت می‌کنم.

اندیشه تدوین این دفتر وقتی به ذهنم رسید که دیدم دو بخش از نقد بلندم به شعر جناب هیوا که در دو شماره پیاپی روزنامه شرق (تابستان ۸۳) به چاپ رسید، تازه یک چهارم کل آن نقد است. راستش پیرانه سر، دریغ آمد که نوه و نتیجه‌های قلمی‌ام را در یک مجلس دور هم جمع نکنم؛ وگرنه می‌دانم که مرواریدهای غلتان نداشته‌ام که به رشته بکشم.

بعضی از این نقدها، در موقع خود، بحث و حتی جنجالی در محافل ادبی برانگیخته. از جمله اولین آنها که نقد بر کتاب *ابراهیم در آتش* شادروان استاد احمد شاملوست که وقتی در *مجله الفبا* (به سرپرستی روانشاد دکتر غلامحسین ساعدی) چاپ شد و من از سی سال هم کمتر داشتم، بازتاب وسیعی برانگیخت تا بدانجا که مرحوم احمد میرعلایی - استاد نامدار ترجمه و ادیب صاحب نظر - می خواست آن را برای TSL (ضمیمه ادبی تایمز) ترجمه کند که رایزنی فرهنگی اش (گمانم در هند) به او فرصت این کار را نداد. این از تعریف از خود.

می توان ظن کتاب سازی هم به بنده برد، زیرا جز نقد و نظر بر شعر هیوا مسیح، بقیه قبلاً در مطبوعات یا مجموعه های مقالاتم چاپ شده است. هرکسی از ظن خود شد یار من / وز درون من نجست اسرار من، چون اصلاً اسراری نبود و نیست. ضمناً این مجموعه جمع و جور، ۲۴ مقاله و نقد را یک کاسه عرضه و کار را برای ادب دوستان آسان کرده است.

حرف آخر آنکه چون شعرخوان و شعرپژوه حرفه ای هستم (بدون تعیین درجه، و اگر هم درجه ای در کار باشد از درجات فرودین است) دریغ آمد که سی سال نقد شعر نوشته باشم و در دفتر نسبتاً کوچک و کم برگ و یار، یکجا جمع نشود. همین؛ باقی بقایتان.

یک عذرخواهی به خوانندگان بدهکارم و آن این است که در بعضی مقالات مربوط به استاد شاملو - جز مقاله اول - تکرارهایی رخ داده است؛ و شاید هم در دو مقاله مربوط به شادروان جلالی.

درباره ویراست دوم

گفتنی است که چاپ اول این کتاب با نام *نبض شعر از سوی نشر*

روشن مهرمنتشر شده بود. در این چاپ ویراسته، ۴ مقاله حذف و ۴ مقاله تازه اضافه شده است.

### یاد و سپاس

از فرزندم عارف خرمشاهی، که در اغلب کارهایم به من یاری می‌رساند و در آماده‌سازی و نمونه‌خوانی این اثر کوشید و همچنین جناب علی‌رضا رئیس‌دانی، مدیر کوشا و فرهنگ‌ساز انتشارات نگاه سپاسگزارم؛ همچنین فریضه اخلاقی من است که از همکاری دوست پژوهنده‌ام جناب آقای جواد رسولی که با دقت و صحت شایسته‌ای این کتاب را پیراست، همچنین جناب آقای احمد علیپور صفحه‌آرای گرامی این اثر و سایر کارکنان محترم مؤسسه انتشاراتی نگاه، از صمیم قلب سپاسگزاری کنم. برایشان رستگاری دو جهانی آرزومندم.

و سپاس در آغاز و انجام خداوند راست

بهاء‌الدین خرمشاهی

تهران، پاییز ۱۴۰۰

## شعر چندان که بیشتر خوانی

(بحثی در فایده و ضرورت دانش نظری شعر)

شعر، بیان مجازی است. هرچه در زندگی عادی باید سراسر است و بی شیله پيله بود، در شعر باید غیر سراسر است بود و لقمه شعر، برخلاف نثر، لقمه ای است که باید پس پشت کله چرخانده شود.

ساده سرایی (فی المثل شعر سهراب سپهری) غیر از ساده گویی و از آن بدتر ساده اندیشی است. تازه، ساده سرایی یا ساده اندیشی دو گونه دارد: الف) ژرف؛ ب) صرفاً حرف.

فی المثل اگر شعر عاشقانه ای این گونه آغاز شود که: تا پایان جهان یا بیش از جان و جهان خود، دوستت دارم، اصلاً گویی چیزی گفته نشده است. در شعر عاشقانه، با عرض معذرت، سطحی ترین کلام «دوستت دارم» و مشتقات و شقوق دیگر آن است. حال به این آغاز شعر نوسروده توجه فرمایید:

میوه دشمنی ما دارد می رسد و به بار می نشیند  
زیرا در دوستی - بیش از طول زنجیر - پیش رفته ایم

نفرت، هشداری از کسالت عشق است

تقدیر ما - تکرار یا تنوع تقدیر دیگران -

هائل ولی حوالت عشق است

ملاحظه می‌کنید که این بیان متفاوت است. گفته‌اند، و در حوزه روایط انسانی هم درست گفته‌اند (گویا در انجیل، یا به هر حال در آیه‌ای از کتاب مقدس آمده است، که: در زیر آسمان هیچ چیز تازه نیست.

اما هنر، در بیرون نیست. مانند معنای زندگی و ارزش ارزش‌ها (نه قیمت‌ها) ریشه در درون دارد. هنر عبارت است از نگاه متفاوت و تفاوت و تنوع و طراوت نگاه. هنر عبارت است از تازه دیدن، از زاویه غیر تکراری دیدن اشیا / ارزش‌ها / روابط کهنه یا مکرر یا روزمره، که اغلب از شدت دیده شدن، دیده نمی‌شوند. هنر، هم باید پیچیدگی‌ها را ساده کند، و هم سادگی‌ها را پیچیده.

ادبیات با آنکه مادر شعر است، ولی مادری بی مهر و سردمهر است و برای فرزندش خیلی دست و پاگیر است. من در زندگی فرهنگی و روزمره خود، به بعضی از شاعران جوان توصیه می‌کنم که ادبیات بخوانند؛ دفتر و دیوان بخوانند. اما به بعضی می‌گویم خواندن شعر دیگران، اعم از قدیم و جدید، برایت مفید نیست، بلکه فراتر از بی فایده و حتی زیانبار است؛ زیرا ذهنت را با زبان دیگران بیان می‌کنی و به قول نظامی:

کهن جامه خویش پیراستن به از جامه عاریت خواستن

اما خواندن شعر دیگران و پرداختن به هنرهای غیر ادبی، علی‌الاصول، برای شاعر امروز مفید است. آن عده‌ای که منعشان کرده بودم، طبق تعریف خودم، شاعران بابا طاهری و غریزی سرا هستند. اینها مستقیماً در متن زندگی‌اند و این متن را بدون هیچ عینکی می‌خوانند؛ اما توان اینکه متن‌های حاصل از

متن را بخوانند ندارند. می‌گویند و اگر بخواهید جایش را در آثار افلاطون یا درباره افلاطون پیدا می‌کنم؛ چون این حرف که می‌خواهم بزنم واقعیت تاریخی دارد؛ حرف این است که افلاطون به شاعری ساده‌نگار، اما ژرف‌نگر برخورد که، به تعبیر بنده، به غریزه شعر می‌گفت. افلاطون قطعه‌ای از شعرش - شاید جدیدترین سروده‌اش - را از دستش گرفت و گفت: وای بر تو، تو را چه به این حرف‌ها، من معنای شعر(های) تو را از خودت بهتر می‌فهمم.

شبیه همین حرف را بدون آنکه متأثر از آن باشد، در فرهنگ خودمان از ابوالعلائی معری - شاعر نابینا، اما جان‌بین و جهان‌بین عرب - هم در ارتباطش با شاعری، نقل می‌کنند. شعرخوانی آنان را هم شاید بتوان گفت نوعی تجربه مع‌الواسطه است؛ نوعی تمرین است برای تیز و تازه دیدن جهان، ولو جهانی که کهنه است.

چنان‌که کاروبار اصلی و شغل شاغل حافظ هم - و بنده فصلی از کتاب *حافظ* (انتشارات ناهید) را تحت عنوان و برای کشف این واقعیت نوشته‌ام که حافظ چه کتاب‌هایی می‌خوانده است؟ - خواندن «دواوین عرب و تجسس قوانین ادب» بوده (با اندک اختلاف و تصرف قول مقدمه‌نویس دیوانش محمد گلندام است که نه فقط معاصر، بلکه معاصر او بوده است). ردّ دیوان‌های فارسی‌ای را هم که می‌خوانده، نه با حدس و گمان زنی، به شیوه‌ای واقع‌جویانه حتی پوزیتیویستی دنبال کرده‌ام و در مقدمه و متن *حافظ نامه*، تقریباً چند هزار تعبیر و عبارت را (تا برسد به بیت و مصراع)، که حافظ خود آگاهانه / ناخودآگاهانه از دیگران گرفته است، باز نموده‌ام.

از معاصران هم فروغ فرخزاد در یکی از مصاحبه‌هایش - شاید با شادروان طاهباز - در مجله *آرش* می‌گوید: تا مدتی کارم این بود که «دیوان پشت دیوان می‌خواندم»؛ و باز از گذشتگان، عروضی سمرقندی در کتاب *چهار مقاله‌ی مهم و معروفش*، در مقاله / بخشی که دربارهٔ دبیری و شاعری دارد، می‌گوید که

شاعر باید غیر از بسی آیات و احادیث، ده هزار بیت از فصیحای قدما و معاصرانش، از برو پیش چشم (نیمه حفظ؟) داشته باشد.

این نظریه، که بعضی برآنند که آدم‌ها یا شاعر/ هنرمند به دنیا می‌آیند یا نمی‌آیند، هم غیر قابل اثبات است و هم کشدار و دارای حد و مرزهای نامعلوم و نامعین. و باید از قائلانش پرسید: سلْمنا، جناب ابوالفضایل شاعر به دنیا آمده است، آیا این امر باعث می‌شود که شعرش خوب باشد؟ و برعکس، اگر کسی که شاعر یا نویسنده به دنیا نیامده، اگر هزار هوش و هنر و تمهید و تدبیر به کار بندد و چهل سال با ادب قدیم و جدید جهان انس بگیرد، همه اینها در نویسنده/ شاعر شدنش بی‌اثر است؟ آنچه از تجربه - که می‌گویند فوق علم است - برمی‌آید این است که دانایی توانایی می‌آورد.

مثالی از حوزه‌ای متفاوت می‌زنم: کسی می‌خواهد مترجم شود. (۱) زبان مبدأ (زبان بیگانه یا دوم را خوب یا به قدر کافی و لازم، می‌داند) (۲) زبان مقصد (برای ما؛ فارسی) را خوب می‌داند که ما آسان می‌گیریم و می‌گذریم؛ اما زبان مادری آموختن دو سطح دارد: الف) جمعی و در جامعه و ناآگاهانه؛ و آن مرحله‌ای است که اغلب نوزادان سالم و برخوردار از زندگی طبیعی، پس از مدتی سکوت ظاهری و سپس تک‌تک ادا کردن کلمات، رفته‌رفته «زبان باز می‌کنند» و قادر به سخن گفتن، یعنی ادای کلمات و ترکیب جملات در زبان مادری‌شان، می‌شوند. این سطح از زبان‌آموزی با افزایش سن و آموزش‌های غیرادبی و زبانی که عمداً آنها را استثنا می‌کنیم) و فراگیری علوم و فنون و تأمل و تفکر، طبعاً تحول و تکامل و کمال می‌یابد؛ اما از یک حد فراتر نمی‌رود؛ یعنی نمی‌تواند به کار نویسندگی یا ترجمه، یا شاعری و فعالیت قلمی، مخصوصاً هنری، بیاید. ب) سطح و مرحله دوم از زبان‌آموزی یا آموزش زبان مادری، فردی و آگاهانه است و آن برای کسی است که شاعر/ نویسنده مادرزاد به دنیا نیامده، و قرار است به شیوه‌آزمون و خطا و کسبی و اکتسابی و سخت‌کوشانه، شاعر یا نویسنده شود. اینجاست که او با ساخت و ساخت بافت دیگری از

زبان، یعنی زبانی که خود برای خود هدف است و جنبه ابزاری و اطلاع‌رسانی محض مانند سطح و ساحت اول ندارد، مواجه است. این زبان یا در خدمت هنردرمی آید - اگر هنر توارثی و مادرزاد باشد - یا هنر را به خدمت خود می‌گیرد و با آمیزه‌ای از این دو حالت درگیر می‌شود.

باری، آن مترجم فرضی، به موضوع ترجمه هم که فی‌المثل کامپیوتر یا هوش مصنوعی یا اقتصاد است هم، تسلط و درآن تخصص دارد و ستون فقرات چنین ترجمه‌هایی را که اصطلاح‌شناسی<sup>۱</sup> است می‌شناسد. او به عنصر چهارمی هم نیاز دارد و آن قدرت قلم است و تاب و توان و تمرین و مهارت یابی در کار قلمی و نویسندگی، نه لزوماً در سطح عالی؛ ولی در سطح قابل قبول.

حال اگر این مترجم نوپا و کوشا، ابتدا هشت - ده اثر از مقاله گرفته تا رساله، تا کتاب ترجمه شده در رشته مطلوبش را بگیرد و ترجمه فارسی را با متن اصلی (که غالباً به انگلیسی است) مقابله کند، عملاً طبق تجربه، ده‌ها فن و ترفند و شیوه و شگرد زبانی - ترجمه‌ای فرامی‌گیرد؛ یعنی با این تمرین‌ها، سطح مهارتش بالا می‌رود، و سطح ترجمه خودش در همین زمینه‌ها بسی فراتر از آن سطحی است که اگر این تجربه و تمرین را نمی‌داشت.

پس دانش نظری یا اطلاعات و شناخت و مطالعه در مبانی و اصول فرضاً ترجمه و بالا بردن سطح دانش تئوریک [= نظری]، در عمل، به توان و توانایی فرد می‌افزاید.

حال به حوزه شعر برگردیم. شاید کسی بگوید شعر را با ترجمه قیاس نمی‌توان کرد. در پاسخ دو جواب دارم: الف) شعر خود نوعی ترجمه است، ترجمه امور و احوال و تجربه‌های ذهنی به موجودات زبانی / ادبی. ب) مراد ما این است که آیا افزایش دانایی نظری، توانایی عملی را هم (قطع نظر از

1. terminology



موضوع) بالا می‌برد؟ و پاسخ حتی در مسائلی چون شطرنج یا پیانونوازی صادق است.

گفتنی است که در حوزه ادبیات و شعر به سه گونه یا از سه راه یا شیوه می‌توان دانش نظری را افزایش داد: الف) با مطالعه آثار دیگران از قدیم و جدید، و به زبان ترجمه (مادری) یا زبان بیگانه (از طریق زبان اصل).

ب) خواندن مسائل ادب پژوهی و شعرشناسی و علوم بلاغت<sup>۱</sup> که سه شاخه اساسی آن معانی، بیان و بدیع است؛ و عروض و قافیه هم از لوازم آن. نیز مطالعه تاریخ‌های ادبی و تذکره‌ها و گلچین‌ها.

طبعاً گسترش واژگان و ریشه‌شناسی و واژگان پژوهی و مطالعه در نظریه‌های زبانی / دستور زبانی، و ادبی / بلاغی همه در افزایش دانش نظری مؤثر، و بلکه عین آن یا لازمه آن یا بهترین مدخل آن است. کسی که می‌خواند، جهان شعر و داستان برتخیل، و زبان آنها بر مجاز استوار است و مهم‌ترین انواع مجاز، تمثیل، کنایه، استعاره و تشبیه است و هر کدام انواعی دارد؛ با شناخت ساختار استعاره یا کنایه، به ساختن و پدید آوردن آن، توانا(تر) می‌شود.

پ) سومین شیوه، مطالعه و ژرف‌کاوی در نقد الشعر است.

نقد الشعر [نقد شعر / شعرشناسی] سه شعبه دارد: یکی به اصطلاح شکافت و واساخت یا به قول مشهورتر ساختار شکنی / شالوده شکنی<sup>۲</sup> یک اثر است و تحلیل ترکیب‌های آن، به شیوه فنی، نه ناکارکننده اثر.

دیگری به شیوه تأویل است که فراتر از تفسیر است. تفسیر با لغت معنی، و تجزیه لفظی و پایگاه‌های لفظی سروکار دارد و برای به دست دادن معنای اولیه [= زیرمعنی] به کار می‌آید. اما تأویل، کشف لایه‌های زیرین تر / بطن /

1. rhetoric  
2. deconstruction

بطون معنایی / معنوی یک اثر یا یک بخش از یک اثر است. شادروان گُربن، اسلام شناس و ایران شناس و شیعه شناس بزرگ معاصر فرانسوی، برای تأویل یا هرمنوتیک، اصطلاح «کشف المحجوب» را به کار برده است و به نظر نگارنده این سطور، ساده ترین معادل برای هرمنوتیک «مرزگشایی» است.

سومین شیوه، نقد یعنی ارزیابی و تحلیل و یافتن موارد کام و ناکامی یا ابهام یا ابهام (اعم از مثبت و منفی) و یافتن دیدگاه و دستگاه اندیشگی و نظام یا نگرش اخلاقی / اجتماعی / هنری / فلسفی / دینی / یا حتی نفی ارزشی [= نیهیلیستی] یک اثر یا صاحب آن است؛ زیرا اثر با مؤثر چندان یگانه می شود که می توان اثر را همان صاحب اثر انگاشت. همان گونه که دیدن، فقط تابش نور به چشم ما و تأثیر شبکه و رسیدن پیام به مغز نیست، بلکه دو چشمی بودن ما، لمس کردن های قبلی، حدس زدن فاصله ها، انس داشتن با شکل ها و رنگ ها، و حدس و تفسیرهای فعال گونه مغز، که آنچه می بیند چیست و میزان تجربه بصری پیشین فرد، و ساختار چشمی او - نزدیک بین بودن / نبودن، دور بین بودن / نبودن، پیرچشم بودن / نبودن، آستیگمات بودن / نبودن، داشتن اختلالات مختلف در عدسی چشم یا در شبکیه، یا در نقطه زرد یا فشار داخل چشم، یا تأثیر ارث و توارث بر ساختار و فیزیولوژی چشم، و در مورد هنرهای بصری و تجسمی، داشتن پیش زمینه فرهنگی عام و خاص و «سواد بصری» و نقادانه و فعالانه و تفسیرگرانه و ارزیابانه برخورد کردن یا صرفاً نگاه کردن، با همدیگر فرق دارند، در مورد شعر هم وضع همین است. در تاریخ عرفان بسی حکایت ها - اعم از واقعی یا آرزواندیشانه - داریم از مواردی که شنیدن یک آیه / حدیث، یا شنیدن یک غزل، رباعی / دوبیتی، یا حتی یک بیت و مصرع، زندگی روحی یا حتی معاش کسی و کسانی را به کلی زیر و زبر کرده است. اینها، همه به داشتن پیش زمینه مربوط است؛ چه پیش زمینه عمومی، چه خصوصی و تخصصی.

در پایان باید گفت که پرداختن به هنر به دوروش اصلی و جهانی تقسیم می‌شود:

الف) پرداختن به هنر، برای دل خود و حداکثر عرض هنرپیش افراد خانواده یا جمع دوستان. از چنین هنرمندانی، که غیر حرفه‌ای‌اند، جامعه در هیچ کجای تاریخ و جغرافیای جهان قدیم و جدید، انتظار جدی و سخت‌گیرانه ندارد. برای اینان هنر، چیزی است در حد سرگرمی فرهنگی و فراتر از بازی، یعنی همان که در انگلیسی hobby گفته می‌شود. این دسته از هنرمندان برعکس قول انوری جان گرامی را، «صدگونه عنا ورنج [ن]امی فرمایند / کز عهده یک سخن برون آیند» اینان خوش‌باش و آسان‌گیرند و بلندپروازی و پرواز بلندی ندارند. اینان زمزمه‌گران تنهایی خویش و خوش‌دارندگان حال خود و دیگران در سطح عادی‌اند. برای این گروه، دانش فنی نظری، چندان ضرورت ندارد یا حداقل دانش نظری فنی کافی است.

ب) پرداختن جدی، یعنی همه‌جانبه، و از دل و جان و جانانه، با هر عرض و طول، عمق و ارتفاعی که دست دهد. اینان عاشقان هنرنند، و به حداکثر دانش فنی نظری نیاز دارند تا درخت دانایی‌شان، به بار توانایی و مهارت بنشینند. حاصل آنکه، هرکس می‌خواهد (در حد) شاعر، شاعر، شاعر غریزی، یا باباطاهری باقی نماند، باید پرواز بلند را تا حد بلندپروازی خوش بدارد. (و هر دو شیوه انسانی است، هم کسی که ورزش را در حد نرمش یا ورزش‌های بهداشتی تفریحی دوست دارد، و هم کسی که می‌خواهد رشد و رونقی در کارهای ورزش دلخواه خود، از شطرنج گرفته تا شنا، پدید آورد).

هیچ‌کس به اندازه حافظ در شعر دیگران خیره نشده است؛ همین است که دیگران هم، در این دوره شش قرن و نیمه بعد از حافظ، در شعر هیچ‌کس به اندازه شعر او خیره نشده‌اند.

شعر چندان که بیشتر خوانی      کمترک در سخن فرومانی

## تأملی در شعر «نماز»

(درباره شعر مهدی اخوان ثالث ۱)

شادروان مهدی اخوان ثالث هنرمندی سنت‌گرا بود. هم سنت‌های شعری را دوست داشت، هم سایر سنت‌های فرهنگی را. اگر استادش نیما بدعت‌گذاری و سنت‌شکنی نکرده بود، او از شدت دوستداری سنت، از دل نازکش نمی‌آمد که قالب بلورین عتیقه هزار ساله شعر فارسی را بشکند. اما خوشبختانه اخوان به سهم خود، که شاید بیشتر از سهم هرکس بود، به داد شعر نورسید و بدعت‌های نیما را با بدایع خویش آرایش و پرورش داد. گذشته ایران و هنرایران و شعر فارسی در ذهن و زبان، در خواب و خیال و خاطره و خونش خانه داشت.

نیما با همه هنردانی و ژرف‌بینی و موقع‌شناسی تاریخی و جسارت روحی‌اش، به تصدیق موافقان و مخالفان، گذشته شعر فارسی را، چندان که باید نمی‌شناخت. همه بدعت‌گذاران یا تجدیدطلبان یا سنت‌شکنان از سنت کمتر خبر دارند. چه اگر دست و دلشان در هوای سنت قدیم بلرزد، نمی‌توانند نوآوری کنند. دکتر علی شریعتی (پسر) را با آن تحول و تکان عظیمی که در اندیشه دینی با رویکرد به دین به بار آورد، با استاد محمد تقی

شریعتی (پدر) مقایسه کنید. کدام اسلام‌شناس‌ترند؟ بی‌شک پدر. اما پسر جهان و دین و دیانت را با نگاه دیگری می‌بیند و می‌کاود. لذا از اوست که باید انتظار بینش و بیان تازه و دیگرگون داشت.

اخوان، به هنگام به داد نیما و دست‌تنبهایی او رسید. شعرنو، مخصوصاً در دهه‌های اول ظهورش، در معرض این تهمت بود که از شناختن شعر کهن ناشی شده است و هرکس با مختصری طبع شعر، یا حتی بدون آن، می‌تواند کلماتی پشت سرهم ردیف کند و شعر بسراید؛ قید قافیه و قالب هم که زده شده است و حتی وزن هم احترام یا دست‌وپاگیری پیشین را ندارد.

اخوان، در بحبوحه جنگ مغلوبه شعرنو (دهه سی) ظهور کرد و در دهه چهل (که بعضی از اهل نظر مهم‌ترین و پربارترین دهه هنری ادبی ما در قرن حاضر می‌شمارندش) مجموعه‌های جاویدی چون *از این اوستا* به گنجینه شعر و ادب فارسی افزود. با ظهور و حضور اخوان، که قصیده و غزل را سلیس و استوار می‌سرود، و حتی قطعه‌هایش با قطعه‌های انوری و ابن‌یمین پهلو می‌زد، معلوم شد که شاعر نوپرداز از تنگنای قافیه یا شعرندانی نیست که به شعر نوری آورده است. مخصوصاً که خوش‌سخنان و سخنورانی چون ۱۰۵. سایه و نادر نادرپور نیز سخن‌دانی شاعر نوسرا را با شعرهای استوار خود، به اثبات رساندند.

اخوان تا بدان پایه در شعر قدیم غوطه خورده و با آن انس و تعلق خاطر داشت که چه بسا از وفاداران سبک و سنت کلاسیک، چون شهریار و فیروزکوهی، قدمایی‌تر و گذشته‌شناس‌تر به نظر می‌رسید. اخوان به انواع قوالب کهن علاقه داشت. حتی تک بیت سرایی می‌کرد! صلابت و حلاوت شعر نوری اخوان از رسوخ او در شعر کهن آب می‌خورد.

یک خصوصیت دیگر اخوان ثالث، که روانش شادباد، در این بود که کمتر گرفتار عارضه‌های روشنفکرانه عصر جدید و مدرن و فوق‌مدرن بود. روشنفکری یک پدیده تاریخی-فرهنگی است و اگر جبر یا حوالت تاریخی

باشد یا نباشد، جزو سیر و سلوک تمدن و فرهنگ عصر جدید جهان است. دلنگرانی نگارنده این سطور از ذات روشنفکری نیست؛ از بعضی عوارض منفی روشنفکری حرفه‌ای (اصالت ممتاز و مفرط برای روشنفکری قائل شدن) است. از جمله این عوارض، بی‌اعتنایی به سنت است؛ حتی پشت کردن به آن یا پشت‌پازدن به آن؛ و سنت یعنی داروندار فکری و فرهنگی یک قوم یا یک تمدن یا کل بشریت. اخوان روشنفکری بود غیرمفرط، و به اندازه ضرورت زمانه. یکی از نمونه‌های عارضه‌های منفی اصالت روشنفکری یا روشنفکری حرفه‌ای - که جزو همان بی‌پروایی به سنت و فرهنگ گذشته است - دست‌کم گرفتن آب و خاک و مرز و بوم است. اخوان به جای آنکه پروای انترناسیونالیسم موهوم و مشکوک و به ظاهر مرفعی مد روز را داشته باشد، عشق و اعتقادی قدیمی - به سبک حب الوطن من الایمان - به وطن داشت. سکوت جمعی و نمی‌دانم منتظره یا غیرمنتظره روشنفکران در قبال جنگ تجاوزگرانه و تحمیلی عراق با ایران را، به گمانم او بود که شکست و به ساده‌ترین و بلکه غیرروشنفکرانه‌ترین وجهی، غیرت وطن‌خواهی خود را نشان داد (از جمله با چند شعر که در مجموعه آخر او *ترا ای کهن بوم* و *بر دوست دارم* به طبع رسیده است) در مسئله دین و ایمان نیز اخوان به طبع و طبیعت سنت‌گرایی خود رفتار می‌کرد و در زمانی که بعضی از روشنفکران افراطی، فی‌المثل در هجو عیسی مسیح<sup>(ع)</sup> - که شاید بیش از ده هزار قلم اثر هنری از تابلو و شعر و داستان و موسیقی و مجسمه به مهر او پدید آمده است - شعر می‌سرودند و با یهودای اسخریوطی جاسوس آدم‌فروش، احساس همدلی و همدردی می‌کردند، اخوان با دل درست و سلیم خود، با خاطری شکسته - بسته‌تراز جسم نحیف و نزارش، به زیارت مشهد رضوی می‌رفت و بی‌آنکه خواسته باشد معاذالله نان به نرخ روز بخورد، یا فرصتی بطلبد، به خواهش دل خویش، در ضمن قصیده‌ای با ابیاتی بی‌ریا اظهار ارادت به امام

ثامن<sup>۲</sup>) می‌کرد (از جمله نگاه کنید به قصیده بالابلند به مطلع «شب چون گشود زلف چلیپا را» در *تراوی کهن بوم و بردوست دارم*، ص ۳۴۵).  
یا در زمانی که یکی از روشنفکران سنت ستیز، ادعا کرد که سعدی شاعر نیست، به گمانم اخوان حاضر بود که هفت دفتر شعر خود را، برخی و بلاگردان ده غزل سعدی کند.

اخوان هرگز داعیه شریعتمداری و شریعت پناهی نداشته است، اما درد دین و دغدغه دینی داشته است؛ آن هم نه در آستانه پیری و شکستگی که تصور شود از فشارهای روحی یا احساس بی اعتباری عمر و نزدیک شدن سایه همزاد آدمیزاد - مرگ - رو به خدا آورده باشد.

یکی از زیباترین سروده‌های اخوان شعری است به نام «نماز» (تاریخ سرودن آن ۱۳۳۹ ش، چاپ شده در *از این اوستا*، ص ۷۶ - ۷۸) شعر حدیث نفسی است عارفانه عاشقانه مستانه:

باغ بود و دره - چشم انداز پُرمهتاب / ذات‌ها با سایه‌های خود هم اندازه / خیره در آفاق و اسرار عزیز شب / چشم من بیدار و چشم عالمی در خواب  
شاعر خواب زده، مهتاب زده، شراب زده، افتان و خیزان در این حال وجد و جذبه «با گروهی شرم بی خویشی» وضومی کند، برگی از نهال گردوی نزدیک می‌کند به جای مُهر نماز، «شب‌نم آجین سبز فرش باغ هم گسترده سجاده». این وجد و بی خویشی و رازینی<sup>۱</sup> ادامه می‌یابد؛ «قبله گوهر سو که خواهی باش». این یکی از اوج‌های این شعر است. در کتب فقهی بحث بسیاری در باب «تعیین قبله حیران» یعنی قبله برای کسی که جهات را گم کرده است، به میان آورده‌اند. بعضی از آنان وسواس یا احتیاط را به جایی رسانده‌اند که توصیه می‌کنند در چنین شرایطی، نمازگزار باید به چهار سو، و چهار بار نماز بخواند. بعضی که جسورتر یا عارف‌تر بوده‌اند، گفته‌اند به مدلول آیه شریفه

«فَأَيُّمَا تَوَلَّوْا فَجْهَ اللَّهِ» (به هر سوی که روی آرید، با وجه الله روبه رو هستید) کافی است فقط یک بار و به یک سو نماز بگزارد. شاعر در این احوال چندان سرخوش و سرشار از تمنای نیایش است که از ذی القبله، به قبله نمی‌پردازد.

منتهای این معراج، سه مصراع آخر شعر است:

با تو دارد گفت وگو شوریده مستی / مستم و دانم که هستم من / ای همه هستی ز تو  
آیا تو هم هستی؟

روان‌شناسی این جذبه و رازبینی، سراپا و ژرف‌آزرف دینی و عرفانی است؛ حال چه توحیدی باشد، چه وحدت وجودی.

شطح مصراع آخر بسیار عمیق و تکان‌دهنده است. اگر شاعر به وجود مبدئی که همه هستی از اوست اذعان نداشت، این چنین مجذوبانه و حلاجانه به نماز نمی‌ایستاد. سؤال و حیرت و حسرت او این است که «ای همه هستی ز تو» چرا هستی ما که سرشته با نیستی است، و از نیستی سربرآورده و به نیستی هم سر فرود می‌آورد، هستی نماست، و هستی تو، نیستی نماست؟

اخوان در جای دیگر خداوند را «آشکارای پنهان» نامیده است (ترا ای کهن بوم و بردوست دارم، ص ۷۹-۸۱). بعضی از عرفا و حکمای مسلمان و نیز مسیحی از این بحث کرده‌اند که خداوند صرفاً یک «موجود» نیست بلکه «صرف الوجود» است. بعضی نیز مثل تیلیخ در عصر ما، ادعا کرده‌اند که خدا متعالی و مترفع از وجود است. اخوان در شعر «او هست هست» می‌گوید:

|                                |                               |
|--------------------------------|-------------------------------|
| خدا برتر از نام و هنگام و جاست | فراسوی هر نفی و اثبات ماست    |
| نمازش چه هشیار خوانم چه مست    | در این بی‌گمانم که او هست هست |

(ترا ای کهن بوم و بر، ص ۲۸۱)

و در پاسخ مدعیانی که هنوز در ایمان او شک دارند، شطح دیگری می‌سراید:

به خدایی که شک در او نکنم      شک من بهتر از یقین شماست

(پیشین، ص ۴۱۶)